

مرید عشوه ساقیست اوو نشوه می  
[غزل ۱۳۶۴]

همواره مست بودی شیخ حرام خواره  
اندیشه‌های پنهان گر سازد آشکاره  
بگشاده لب به دعوی بیمعنی از کناره  
گرد آمده گروهی بروی پی نظاره  
بخیه زدن چه سودش بر دلق پاره پاره  
کن جهد آنکه باشی بیرون از آن شماره  
[غزل ۱۳۴۴]

اهل بینش را تماشای جماعت فرض عین  
بای تاسر شیخ شهرت جوی باشیست و شین  
زان مقام پیشه دارد داغها چون کعبتین  
در لباس صورت از رندان نشاید زیب و زین  
گفت یار اینجاست جاسی، این تمشی این این  
[غزل ۱۱۰۷]

کم جوی طعم پختگی از میوه‌های خام  
تا آورند سرخ دل جاهلی به دام  
جاسی علت رواج بازار زاهدان ریائی و سلا نمایان بی مایه را جهل و بیخبری مردم  
می‌داند و می‌گوید:

صیحه‌ای صبحگاه و هی‌هی، شب  
روی در خلق و پشت بر محراب  
درفکنده به شهر و لوله‌ای  
لوث غفلت به ذکر می‌شوید  
کرد درگوش شیخ و یاران، سر  
حضرت شیخ را محب و مرید  
وز شراب غرور مست شدند  
که از آن، مردم آمدند به تنگ  
و زکف خود طپانچه‌ها خورده  
دمبدم آه دردناک زده

به شیخ شهر ندارد ارادتسی جاسی

گرهر حرام بودی چون باده مست کاره  
حاشا که باده‌نوشان ریزند جرعه بروی  
در قعر بحر، ماهی بسته دهان و غوکان  
دپواله وار و اعظ گوید سخن پریشان  
سر رشته تعلق نگسته صوفی از خود  
گیرسد چون شماره جاسی مقلدان را

ای ز خورشید رخت تا ماه بعدالمشرقین  
سجه در گردن عصا در کف مصلا بر کتف  
استخوانم شد، ز غم صد پاره و هر پاره‌ای  
... صوفی این دلق ملمع صرف وجه باده کن  
عزم مسجد کردم از بیخانه ببری فروش

شیخان نارسیده چه دانند قدر عشق  
از زرق و حیلله دام به هر سو نهاده‌اند  
جاسی علت رواج بازار زاهدان ریائی و سلا نمایان بی مایه را جهل و بیخبری مردم  
می‌داند و می‌گوید:

می‌زند شیخ سازشور و شغب  
سر پر از کبر و دل پر از اعجاب  
سب زده گردش از خران گله‌ای  
چیست این؟ شیخ ذکر می‌گوید  
ساگهان سردکی دوید از در  
که فلان خواجه یا امیر رسید  
شیخ و اصحاب او زدست شدند  
ذکر را شد چنان بلند آهنگ  
آن یکی بر دهان کف آورده  
و آن دگر جیب خرقه چاک زده

نه ز خالق نه از خلاق، شرم  
رو به میدان گفتگو آورد  
فرق گوید میان حال و مقام  
رسم تقلید سازدش رسوا

خنکی چند کرده خود را گرم  
شیخ، چون ذکر را فرود آورد  
سخن از کشف راند، وز الهام  
او ز تحقیق دم زند اسما

### رفنار الغ بیگ با روحانیان

بار تولد می نویسد: الغ بیگ، مانند تیمور، زیاد پابند اصول و مقررات مذهبی نبود، و تحت تأثیر دانشمندانی که از نقاط مختلف ایران به ساوراه النهر روی آورده بودند، به فراگرفتن علوم ریاضی و حکمی پرداخت، و بزودی دریافت که احکام علوم ریاضی و حکمی در هر دوره و برای هر ملت، ثابت و لایتغیر است؛ در حالی که الهیات و احکام دینی و مذهبی در بین افراد و ملل یکسان نیست و غالباً این اختلافات موجب بروز جنگ بین مردم می شود. «مغولان از نظر اهمیت عملی علوم ریاضی، بویژه دانش ستاره شناسی و علم هیات را ترویج می دادند. الغ بیگ نیز به علم ریاضی و هیات توجه مخصوص مبذول می داشت و به روحانیان و درویش عنایتی نداشت. یکی از درویش مشهور ساوراه النهر، سوسوم به نظام الدین خاموش، به مناسبت زشتکاری فرزندش، از طرف دربار و شیخ الاسلام مورد تعقیب قرار گرفت. فرزند شیخ خاموش متهم بود که با بعضی از زنان حرمسرا (معلوم نیست حرمسرای الغ بیگ یا دیگری) روابط ناشروع برقرار ساخته، و پس از کشف ماجرا ستواری گردیده است. شیخ سزبور را به اتهام عدم توجه نسبت به طرز رفتار فرزند تبهکارش، به حضور الغ بیگ آوردند.

در بین راه، شیخ محترم را سر برهنه سوار الاغ کرده در ملاء عام او را به طرف دربار حرکت دادند. در آن موقع، الغ بیگ در باغ میدان بود. شیخ را با حقارت تمام به حضور پذیرفت و به محض ورود، او را شدیداً مورد سواخذ و سرزنش قرار داد. شیخ خاموش در مقابل سرزنش پادشاه پاسخ داد: «در جواب سخنان تو، فقط من یک پاسخ دارم، آن هم این است که من مرد مسلمانی هستم و دروغ حرف نمی زنم. اگر مسلمان بودن مرا قبول داری، نبها و نعم، و اگر باور نداری، هر چه دلت می خواهد می کن...» کلمات محکم و سخنان از دل برآمده شیخ در دل حکمران سمرقند تأثیر عجیبی بخشید و در حال، دستور آزادی او را صادر کرد، الغ بیگ بعدها، روی همین تحقیر و سرزنشهای بیمورد، با عدم سؤقتیهای زیاد مواجه گردید، و حتی پس از مدت زمانی به دست فرزند خویش به قتل رسید. با این حال، نباید فراموش کرد که «الغ بیگ پس از آنکه اهمیت روحانیان بخارا را، در استقرار نظم و آراش ترکستان و ثبات و قوام پایه های سلطنت خود، حس کرد، به جلب رضایت آنان پرداخت. بنای مدرسه عالی بخارا در میان ابنیه تاریخی او، اولین مقام را داراست. خود الغ بیگ در سال ۸۲۲ هجری (۱۴۱۹ م.) موقعی که به بخارا رفت، در آن مدرسه اقامت نمود، و در بین طلاب و اشخاص مستحق هدایای زیادی بخش کرد. در سمرقند نیز ساختمان مساجد و مدارس دینی در میان ابنیه یادگاری الغ بیگ، بهترین موقعیت را دارد.

متأسفانه نام معمار هنرمند این ابنیه تاریخی در کتب ذکر نشده است.

خانیکوف، مستشرق روسی، اطلاعاتی به سال ۴۳ - ۱۸۴۱ میلادی در باره

مدرسه بخارا در دسترس ما گذاشته، می نویسد: «در مدرسه بخارا هشتاد حجره وجود دارد، و در هر حجره سه یا پنج طلبه زندگی می کنند. از وضع مؤسسه علمی سمرقند، از تاریخ تأسیس تا قرن شانزدهم میلادی اطلاعی نداریم، لیکن موقعی که به تاریخ مدرسه سمرقند در قرن یازدهم میلادی مراجعه می کنیم، بخوبی درمی یابیم که خود الخ بیگ که در آن مدرسه تدریس می کرده است. می گویند، اولین مدرس مدرسه سمرقند، مولانا محمد خوانی، آمادگی خود را جهت تدریس به الخ بیگ اعلام کرد، ولی الخ بیگ با توجه به وضع پریشان و لباس ژنده وی به ادعای استاد مشکوک شد، و از وی سؤالات مختلفی نمود، و چون به عمق اطلاعات او واقف شد، دستور داد او را به حمام بردند و لباسهای فاخر بر تن او کردند و در روز افتتاح، مولانا خوانی با حضور نود تن از دانشمندان سمرقند و سایر بلاد، اولین جلسه تدریس را افتتاح کرد. از دانشمندان حاضر در مجلس، فقط قاضی زاده روسی و الخ بیگ توانستند بسختی دنباله مطلب را بگیرند. الخ بیگ، با خانقاههای دراویش مخالف نبود، ولی از ولخرجی در اسراف اوقاف و خانقاهها جلوگیری می کرد.»<sup>۱</sup>

«مولانا حاجی محمد فراهی را رحمت الله علیه زهد و تقوی و ورع

به مرتبه ای بود که از ایشان منقول است که چون در مدرسه

نظامیه دید که فرزندان او از مال وقف طعام می خوردند، نگران و

بر آشفته شد و گفت: «ای دریغ و افسوس از زحمتهای من که در پی

شما ضایع شد. من خیال می کردم و امیدوار بودم که خانه ضمیر شما از چراغ علم و معرفت نورانی شده

باشد... باطن شما، خود از دود طعام و وقف، تیره و سیاه شده. شما طعام و وقف می خورده اید و در پی علم

رنج بیهوده می برده اید. و این بیت را خواند:

فتیه مدرسه دی مست بود فتوی داد

که کسی حرام، ولی به زمال اوقاف است.»<sup>۲</sup>

مینورسکی ضمن تعلیقاتی که بر تذکرة الملوك نوشته است،

می گوید: «نظر سلاطین صفوی در برابر نفوذ مذهب و مقامات دینی،

این بوده است که با افزودن تعداد محاکم عرف و ایجاد اغتشاش

و بینظمی در قضای شرع، و در تحت سلطه ظاهری و دنیوی در آوردن پیشوایان اسلامی، از

فعالیت آنان بکاهند. شغل سلاطینی را شاه سلطان حسین به محمد باقر مجلسی داده بود

و سمت رسمی مجلسی در زمان شاه سلیمان، همان مقام شیخ الاسلامی بوده است. در کتاب جدید-

الاكتشاف موسوم به کتاب نادری، تألیف محمد کاظم، مفسطور است که عبدالحسین-

سلاطینی را شب پیش از انتخاب نادر به سلطنت، کشتند؛ زیرا از زبان وی نقل شده بود که

«همه طرفدار سلسله صفوی هستند.» و نادر به جای وی، سلاطینی اکبر را، که در هیئت

سفارت با سوره قسطنطنیه عضویت داشت، منصوب ساخت.

وظایف صدور در دوران سلطنت سلاطین صفویه، دستخوش تغییراتی شگرف گردید.

در عالم آراء، ص ۱۰۷، وظایف صدور به این شرح خلاصه شده است: «آنها باید سادات و

مردم روشن ضمیر  
از خوردن مال وقف  
دوری می جستند

مقامات روحانی در  
عهد صفویه

معمین را مقدم دارند، و مانند معاونین آنها، انجام وظیفه کنند، و در ایجاد موقوفات و پرداخت وجوهات در راه امور شرعی و عرفی، تعلق روا ندارند.»

در زمان سلطنت شاهههمااسب، همواره دو صدر وجود داشت، ولی تفکیک و تقسیم آنها به خاصه و عامه هنوز معمول نبود. شاردن (ج ۷، ص ۴۶) صدر را روحانی عالی مقام مشابه با مفتی اعظم عثمانی می خواند، و می گوید، وی رئیس «دیوان روحانی» است. اساساً صدر، در آغاز کار، صدر موقوفات خوانده می شد. شاه عباس ثانی، برای کاستن نفوذ صدر، وی را وزیر اعظم خود کرد، و مقام صدارت را ۱۸ ماه بلاستصدی گذارد. شاه سلیمان وظایف صدر را تفکیک، و به صدر خاصه و عامه سپرد (شاه سلیمان صدر خاصه را، برای شهادتی نا درست که داده بود، به چوب بست، و خود تا زمان انتصاب صدر جدید، اداره موقوفات را به عهده گرفت. صدر خاصه، به امور خالصه سلطنت می پرداخت، و صدر عامه به املاک عامه مردم. صدر خاصه از لحاظ رتبه، بر صدر عامه برتری داشت. در مجامع و بارهای عام، بر دست چپ سلطان می نشست و در دست راست سلطان؛ وزیر اعظم قرار می گرفت. صدر خاصه نماینده شرع، در محکمه دیوان بیگی بود.

شاردن (ج ۶، ص ۵۵ - ۵۴) قاضی را از لحاظ مقام، بعد از شیخ الاسلام می داند و اضافه می کند که از نظر وظایف قضائی، اختیارات وی بسیار محدود است؛ و این امر چندان دشواری ایجاد نمی کند، زیرا محکمه دیوان بیگی، همچون دادگاه تجدید نظر به شمار می رود. در این باره گفته شاردن چنین است: «بمنظور ممانعت از مداخله و اعمال نفوذ ناروای روحانیان در امور سیاسی، از چند قرن پیش، قدرت قاضی (در ایران) محدود گردید؛ این منظور، با ایجاد مقاماتی نظیر صدر و شیخ الاسلام، جامه عمل پوشید. اینان همان وظایف قاضی را به عهده دارند، سنتها از آنجا که منصب ایشان سرهون وصالت با خاندان سلطنت است، سلاحظه جوانب کار را بسیار دارند.»

حیطه اختیارات قاضی، خصوصاً شاسل وصایا و نکاح و طلاق می گردید. تذکره الملوك، خود متذکر است که شغل شیخ الاسلام و قاضی درهم و مبهم است. به نظر شاردن «شیخ الاسلام بجهت اعتباری که در دربار دارد» عالیترین و مطهرترین مقام قضائی» به شمار است. در زمان سلطنت صفویه، قاضی عسکر بمثابة مشاور دیوان بیگی در امور شرع بود. این سمت بعداً از وی منتزع و به صدر محول گشت. در اواخر سلطنت صفویه، مقام قاضی عسکر به اثبات دعاوی و سطاوبات سر بازان تفزل یافت. عده ای از صاحب نظران بزرگترین مقامات روحانی را در عهد صفویه، شغل سلا باشی می دانند، و معتقدند، تا زمان شاه سلطان حسین، فاضلترین روحانیان عصر، به این مقام برگزیده می شد، و در محافل رسمی، نزدیک به مقرر شاه می نشست. مقام صدارت در این دوره به دوتفر اختصاص داشت، یکی صدر عامه و دیگری صدر خاصه یا صدر سالک، تعیین حکام شرع، مباشرت در اوقاف، رسیدگی به کار سادات و علما و مدرسان و شیخ الاسلامان و پیشنهادان و قاضیان و متولیان و متصدیان موقوفات با مقام صدارت بود، و رسیدگی به دعاوی قتل، ازالۀ بکارت، شکستن دندان، کور کردن (احداث اربعه) یا حضور صدر خاصه، صدر عامه، و دیوان بیگی انجام می گرفت. و سایر حکام شرع حق مداخله

در اینگونه دعاوی را نداشتند. صدر ممالک نیز، حکام شرع، مباشران موقوفات و مدارس و مساجد و سزات سایر ایالات و ولایات ایران، مانند آذربایجان، فارس، عراق و خراسان و غیره را تعیین می کرد. صدر خاصه یا صدارت پناه، پس از اعتمادالدوله یا وزیر اعظم، دارای بزرگترین مقامات کشوری بود. قاضی اصفهان، شیخ الاسلام و قاضی عسکر در مراحل پایینتری قرار داشتند.<sup>۱</sup>

سانسون که در عهد شاه سلیمان، در ایران بود، می نویسد: «علمای دین در ایران، مهمترین مقامها را دارند و در دربار، در صف اول می نشینند، و بر دیگر شخصیتهای مملکتی رجحان و برتری دارند. رئیس روحانی تمام کشور صدر خاصه است که فقط شاه و درباریان را از لحاظ مذهبی هدایت و راهنمایی می کند، و در جلسات رسمی در پای تخت یا سنده شاه، در طرف راست می نشیند. مقام او بقدری بالاست که سلاطین دختران او را به عقد خود درمی آورند. ولی عظمت مقام صدر که بالاترین مقام روحانی کشور می باشد، مانع آن نیست که شاه تمام اطفال ذکوری را که از ازدواج با خواهر صدر به وجود می آید به قتل برساند...

اگر زنان شاه، در موقع وضع حمل، خواجگان حرمسرا را برای خفه کردن نوزادان ذکوری که به دنیا می آورند احضار نکنند، خودشان از مجازات سرگ رهایی نمی یابند. ظاهراً این قانون به تازگی پیدا شده است، زیرا در زمان شاه عباس کبیر چنین عملی متداول نبوده است... صدر خاصه، در تمام ایالات و شهرستانهای مهم، معاونین و قائم مقامهایی دارد که مدرس نامیده می شوند... حکام نمی توانند هیچ حکمی را بدون نظر آنها که «فتوی» نامیده می شود صادر کنند. این قائم مقامها و رؤسای مساجد و مدرسین و محترمین و معمرین مدارس و کسانی که خخته کردن، زیر نظر آنها انجام می شود... و ملاحهایی که زنان را به عقد ازدواج مردان درمی آورند، و یا با جاری کردن صیغه طلاق عقد ازدواج را فسخ و باطل می کنند، و بالاخره تمام کسانی که مشاغلی را به عهده دارند که به شرع و قانون ارتباط دارد، همه بر صدر متکی هستند، و او آنها را انتخاب می کند. به همین مناسبت، برای صدر، عواید فراوانی فراهم می شود، زیرا تمام این مشاغل با پول خریداری می شوند.

معاون و جانشین صدر خاصه، صدر الممالک نامیده می شود که همان وظایف صدر خاصه را در سایر نقاط کشور بر عهده دارد. علاوه بر این، معاون و دستیار دیوان بیگی نیز می باشد، و او را از لحاظ شرعی و قانونی هدایت می کند. جانشین صدر الممالک، نایب صدارت نام دارد، و غالباً با حکام ولایات همکاری می کند.

سومین شخصیت روحانی ایران آخوند یا شیخ الاسلام نامیده می شود. شیخ الاسلام به معنی عالم طراز اول یا سرد معمر و محترم قانون محمدی می باشد، و به دعاوی بیوه زنان، یتیمان و صغاری که زیر نظر قیم اداره می شوند رسیدگی می کند. شاه به شیخ الاسلام، پنجاه هزار «لیور» در سال حقوق می دهد (در آن موقع هر ۴ لیور یک توبان بود) تا از طرفین دعاوی چیزی بگیرد. شیخ الاسلام مدرس علم حقوق نیز می باشد، و روزهای چهارشنبه و شنبه، به تمام قضات

دادگستری و تمام صاحبمنصبانی که زیر دست او هستند درس می‌دهد. شیخ الاسلام نیز در تمام کشور جانشینانی دارد که به اتفاق جانشینان صدر دوم (صدرالممالک)، به تنظیم قراردادها و اجاره‌نامه‌ها می‌پردازند.

چهارمین شخصیت روحانی کشور، قاضی ناسیده می‌شود که بعد از شیخ الاسلام، دومین صاحبمنصبی است که مأسور رسیدگی به دعاوی مدنی و شرعی می‌باشد. قاضی نیز مثل شیخ الاسلام به دعاوی مردم رسیدگی می‌نماید، و دارای همان امتیازاتی است که شیخ الاسلام دارد. قاضی، دو جانشین دارد که به دعاوی و اختلافات کوچکی که در قهوه‌خانه‌ها پیش می‌آید رسیدگی می‌کند.

علاوه بر چهار شخصیت روحانی مذکور، پیشماز (امام جماعت) نیز از تمام امتیازاتی که چهار شخصیت سابق الذکر داشتند، بهره‌مند می‌شود. کار او غیر از امام جماعت بودن، عبارت است از رسیدگی به کار ختنه، تشریفات عروسی، مراسم عزا و به خاک سپردن اموات. این مقام علوم معقول و منقول را هر دو تدریس می‌کند.<sup>۱</sup>

### پشویان دین در دوران حکومت

صفویه، جز در دوره قدرت شیخ صفی (۷۳۵-۶۵۰ ه. ق) که مردی آزاده و روشن ضمیر بود، سایر رؤسا و زمامداران این خاندان سردسی متعصب و جاه طلب و خون آشام بودند. شاه اسماعیل، چنانکه ضمن تاریخ زندگیش دیدیم، حتی به اندرز روحانیان شیعی سذهب واقعی ننهاد، و با آنکه اکثریت قاطع مردم تبریز پیرو آیین تسنن بودند، با کشتن بیست هزار تن از پیروان سنت و جماعت و با ایجاد حکومت ترور و آذسکشی، سردم را محکوم به قبول آیین تشیع نمود. به همین مناسبت، در دوران حکومت شاه اسماعیل و در عهد سلطنت ۳۰ ساله شاه طهماسب، که مردی جاود و متعصب بود، بازار عقل و استدلال و اجتهاد رو به کساد نهاد و فقط روحانیان نوکرمنش و دنیاپرست، با دستگاه حکومت، همکاری



محمد باقر مجلسی (روحانی معروف عهد صفویه)

۱. سفرنامه سانسون، ترجمه دکتر نفی تفضلی، ص ۲۲-۲۸ (با اختصار).

و همقدسی می کردند. در نسخه خطی جهان آرای غفازی، تیره روزی دانشمندان آن روزگار چنین توصیف شده است: «... لکن در نظر وی (طهماسب)، جهلا را به صورت فضلا درمی آورند، و فضلا را به سمت جهلا موسوم می دارند. بنابراین، اکثر ممالکشی از اهل فضل و علم خالی گشته و از اهل جهل سملو شده و جز قلیلی از فضلا در تمام ممالک ایران نمانده است.»<sup>۱</sup>

«در دوره صفویه، نه تنها فلاسفه و متفکرین و آزاداندیشان یکسره منفور و منکوب گردیدند، بلکه جماعت صوفیان که اکثرآ سردسی روشن ضمیر و صاحب نظر بودند نیز مورد قهر سلاطین قرار می گرفتند، و در عوض، روحانیان قشری و ملانماهارو به افزایش نهادند. در دوران قدرت شاه عباس، مبارزه با متصوفان و از بین بردن نفوذ آنان بحدی شدید بود که در عرض سی سال، مهر و علاقه سیصد ساله ای که نسبت به تصوف وجود داشت از بین رفت و جای خود را به تعصب و کینه توزی داد. ملا محمد باقر مجلسی، به کشتن صوفیان فتوی می داد. همین تضيیقات سیاسی به سردان روشن بینی چون میر محمد باقر، مشهور به «داماد» و صدرالدین شیرازی معروف به «ملا صدرا» (متولد به سال ۹۸ هجری) امکان نمی داد که نظریات فلسفی و اجتماعی خود را با صراحت بیان نمایند.»<sup>۲</sup>

شاه اسماعیل دوم به جهاتی که کاملاً روشن نیست، مذهب تشیع را بدعتی در دین اسلام می شمرد، و مایل بود بار دیگر مذهب تسنن، که دین اکثریت بود، رواج یابد و آتش اختلاف بین شیعه و سنی خاموشی گیرد. و به همین علت، برای طبقه روحانیان احترام چندانی قائل نبود و به قول نویسنده کتاب نقادان العلماء: «در کسر عزت ایشان اداها می فرمود. لاجرم دل‌های این طایفه از او متنفر گشته بود؛ بر بدعتی و بی‌بیدی آن رقم کشیدند. و بعضی از وجوه کم‌التفاتی پادشاه نسبت به این طایفه آن بود که در روز جلوس همایون پادشاه ربع مسکون، جناب مجتهد الزمانی شیخ عبدالعلی را با اکابر افاضل طلبیده بر زبان آورد که این سلطنت حقیقتاً تعلق به حضرت امام صاحب الزمان (ع) می دارد و شما نایب مناب آن حضرت و از جانب او مآذونید به رواج احکام اسلام و شریعه. قالیچه را شما بیندازید، و مرا شما بر این مسند بنشانید تا من به رأی و اراده شما بر سریر حکومت و فرماندهی نشسته باشم.»

حضرت شیخ در زیر لب فرمودند که پدر من فراموشی کسی نبود؛ و این سخن را پادشاه شنید و هیچ نگفت. دیگر اصلاً متوجه آن جماعت نشد، و به رأی خود، بر مسند پادشاهی متمکن گردید... اگرچه پادشاه جهان پناه پرتو التفات بر احوال این طبقه کریمه نینداخت، اما بی‌ورغالات و مقرریات و مسلمیات و وظایف ارباب عمایم و اصحاب استحقاق را تغییر نداد و دسترد نساخت.»<sup>۳</sup>

۱. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، (از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس)، پیشین، ص ۲۰۹ (به اختصار).

۲. همان، ص ۲۲۶ به بعد. ۳. نقادان العلماء، پیشین، ص ۴۱ (به اختصار).

## رفتار شاه عباس با روحانیان

رفتار شاه عباس نسبت به طایفه روحانیان کمابیش محبت آمیز بود: «... عبدالله شوشتری وقتی یعنی از شاه عباس وحشتی به هم رسانید و به آستانه قدس رضوی پناه جست. چون شاه در سال ۱۰۰۹ به مشهد شرف شد، خود به ملاقات ملا عبدالله رفت و او را به تعظیم و احترام تمام به اصفهان آورد و ملا عبدالله در دستگاه شاه نفوذ کلمه و قدرت بسیار یافت؛ چنانکه شاه را واداشت تا در سال ۱۰۱۷، جمیع املاک شخصی خویش را به نام ۱۴ معصوم وقف کند و حاصل سالیانه آنها را برای سادات مقرر دارد. و هم به اشاره او بود که شاه در اصفهان دو مدرسه در کنار میدان نقش جهان، یکی برای تدریس و اقامت ملا عبدالله، دیگری برای تدریس و اقامت شیخ لطف الله عاملی، ساخت. مدرسه ملا عبدالله در جنب سردر قیصریه در ضلع شمالی میدان نقش جهان، هنوز پرباست، لیکن مدرسه شیخ لطف الله، که به مسجد او چسبیده بود، اکنون از حال آبادی افتاده است.»<sup>۱</sup>

## جواب شاه عباس اول به سعدالدین

در نامه ای که شاه عباس به قلم اعتمادالدوله حاتم بیگ اردوبادی به ملا سعدالدین نوشته، او را به رعایت بعضی از اصول اجتماعی و اخلاقی و سیاسی آشنا می کند: «(۱)... کسانی که خود را به خاندان نبوت و ولایت منسوب بدانند، و از پیروان آیین اسلام و تابع شرع مبین به شمار آیند، به احکام و قوانین دینی و رسوم و آداب انسانی و اخلاقی آن عمل کنند و از اعمال قبیح و ناروا و معاصی پلید، از قبیل ظلم و ستم و اخذ اسوا و وجوه عمومی و کسب سیم و زر بقره و غلبه و یا بظهور ناسروع، که ظاهری فریبنده داشته باشد، و همچنین هتک نوامیس مردم و کارهایی که اخلاق و عفت عامه را متزلزل سازد، دوری و احتراز کنند، و به اصول مبین شریعت پایبند باشند. (۲) نفوس را باید به وسیله گفتن وعظ و نصیحت و مطالب پندآمیز، دلالت و رهبری کرد. آنان را به راه صلاح و صواب سوق داد، و بی هرگاه طریق موعظت و مناصحت موثر و سودمند واقع نگردد، باید در اصلاح و تهذیب اخلاق و رفتار آنان به سیاست و تنبیه متوسل شد.»<sup>۲</sup>

شاه عباس برای بعضی از روحانیان احترام فراوان قائل بود، و با ایشان با کمال فروتنی رفتار می کرد. «نوشته اند یکی از ملازمان شاه که مورد قهر و غضب وی گشته بود، به شیخ احمد افشار اردبیلی معروف به «مقدس» متوسل شد تا از وی نزد شاه شفاعت کند. مقدس به شاه عباس رقعه ای نوشت که: «بانی ملک عارفت، عباس بداند که اگر این مرد در اول ظالم بود، اکنون مظلوم می نماید. چنانچه از تقصیر او بگذری، شاید حق سبحانه و تعالی، از پاره ای تقصیرات تو بگذرد. کتبه: بنده شاه ولایت، احمد اردبیلی.»

شاه عباس در جواب وی نوشت: «به عرض می رساند، عباس، خدمتی که فرموده بودید به جان منت دانسته به تقدیم رسانید که این سبب را از دعای خیر فراموش نکنید. کتبه: کلب آستان علی، عباس...»<sup>۳</sup> شاه عباس با علمای بزرگی مانند شیخ بهایی و میردانا، که غالباً

۱. مجله یادگار، شماره اول، ص ۵۲۰.

۲. ذ. تابیان. اسناد و نامه های تاریخی دوره صفویه، ص ۲۸۷.

۳. زندگانی شاه عباس اول، بهار، ۱۳۰۳، ص ۲۸.



مصاحب و ندیمش بودند، رفتاری بسیار عادی و دوستانه داشت. نوشته‌اند که روزی به شکار رفته بود و شیخ بهایی و میرداماد سواره همراه بودند. میرداماد، از شاه پیش افتاده بود و به سرعت می‌راند، و شیخ بهایی از دنبال او آهسته حرکت می‌کرد. شاه‌عباس نخست خود را به‌میر رسانید و گفت: «شیخ آنقدر تن آسان و تنبل است که نمی‌تواند اسب براند و با ما همراهی کند.» میر جواب داد که «شیخ تنبل و تن آسان نیست، و اگر از ما عقب مانده از آن جهت است که اسبش نمی‌تواند بار فضل و دانش او را تحمل کند...» پس از آن شاه، عنان برکشید و به شیخ بهایی گفت: «می‌بینی که میر چگونه از بی‌ادبی و خودخواهی پیشاپیش ما اسب می‌راند.» شیخ جوابش داد: «اسبش چون سرد دانشمند و پرخرد را بر پشت دارد، از نشاط و خوشحالی برپای قرار نمی‌تواند گرفت و بی‌اختیار به‌جولان درآمده و از ما پیش افتاده است.» شاه‌عباس چون دانست که آن دو را با هم رقابتی نیست و احترام یکدیگر را نگاه می‌دارند، در تکریم و بزرگداشت ایشان استوارتر گردید.<sup>۱</sup>

**حمایت از سادات** و روحانیانی که مطیع دستگاه حکومت بودند، از دیرباز، کما پیش و برحسب موقعیتی که از لحاظ اجتماعی داشتند، مورد حمایت سلاطین قرار می‌گرفتند، و غالباً بطور موروث یکی بعد از دیگری، از حقوق و مزایایی برخوردار می‌شدند. از جمله، بموجب فرمان مشروحه که در شعبان ۱۱۱۵ صادر گردید، مقرر می‌شود... مبلغ شش دینار از بابت سرانه آرامنه کل آذربایجان در ازاء حقوق خدمات، به‌سیورغال بازماندگان میرعبدالرزاق کارسازی شود تا با اخذ این مقرر، سادات مزبور در رفاه و آسایش زندگی نمایند. اینک جمله‌ای چند از فرمان همایون: «...مقرر فرمودیم که هر ساله وجه مذکور را چهار نفر سادات مزبور بالمساوات باز یافت، و صرف معیشت خود نموده، به‌دعاگویی دوام دولت قاهره اشتغال نمایند. جماعت اراسته و یهوداء ساکنین آذربایجان دو دینار از جمله شش دینار مزبور را مخصوص سادات ششالیهم داشته... بالمساوات، سال به‌سال، اصل و عاید سادات مذکور نموده موقوف دارند، و حکام و عمال آذربایجان، بخلاف حکم و حساب، دخل در وجه مزبور نموده در هرباب، امداد و اعانت سادات مزبور به‌تقدیم رسانیده نوعی نمایند که هر ساله وجه مزبور بلاقصور و انکسار اصل و عاید ایشان شود، و در عهده شناسند. تحریر شد، شعبان‌المعظم، سنه ۱۱۱۵.»<sup>۲</sup>

بطوری که از قرائن تاریخی برمی‌آید، در دوره صفویه، مقام و موقعیت طبقه روحانیان به دو امر بستگی داشت: یکی، وضع اخلاقی و رفتار عملی روحانیان در جامعه، و عقیده و ایمانی که مردم نسبت به آنان داشتند، که خواه‌ناخواه در موقعیت آنان در دستگاه دولت و شخص شاه نیز مؤثر می‌افتاد؛ دوم، سیاست کلی و عقیده شخصی شاه وقت نسبت به امور مذهبی و پیشوایان دینی.

در دوره صفویه، سلاطین برای حفظ موقعیت خود، از سنگر دین و پیشوایان آن نیز

۱. قصص العلماء، ص ۱۸۱ (به نقل از ماخذ بالا، ص ۳۵).

بهره‌برداری می‌کردند، و این سیاست تا پایان قدرت شاهسلطان حسین کمابیش رعایت می‌شد. ملاقات شاه‌عباس دوم، در یکی از سفرهای خود به کاشان، راه قمصر پیش با محمدحسن فیض بود، به حکایت عباسنامه (ص ۳۲۵) شاه دو بار به ملاقات او رفت: «چند روز قمصر، مقر رایت نصرت آیات گشته، چون سولانا محمدحسن فیض کاشانی نیز در قریه مزبور می‌بودند دو نوبت کلبه افروز جناب آخوندی گردیدند...»<sup>۱</sup> «پس از شاه‌عباس دوم، ظاهراً بعضی از روحانیان تملق، مقام روحانیت را به جانب ابتذال و پستی سوق دادند تا جایی که پس از سرگ شاه‌عباس دوم، شیخ الاسلام وقت یعنی رئیس روحانیان، پس از نطقی تملق‌آمیز به مناسبت جلوس شاه‌صفی، خود را با صورت بر زمین افکند و در حالی که زانو به زمین زده بود، به شاه جدید تهنیت گفت و دیگران از او پیروی کردند.»<sup>۲</sup>

**نمونه‌ای از فتاوی‌علمای  
ایران  
(در قرن ۱۱ هجری)**

فتوی شیخ الاسلام ایروان بین ۱۶۲۱ - ۱۶۲۲ میلادی: «چه می‌فرمایند علماء امامیه و فقهاء اثنی‌عشریه - ابدت ایام افاداتهم بین البریه - در بیان این مسأله که: هرگاه مهدیقلی جدیدالاسلام فوت شود، از سر پسرری شاه‌نظر اسلامی و از نوادگان پسرری اسلامی، هن‌سریم و فاطمه بنتان ذکر یاب این مهدیقلی مذکور، و الحال هذہ بمؤدای کل اقرب یمنع الابد، بعد از اخراج مایجب اخراجہ عن المتروکات، متروکات مهدیقلی مذکور آیا مخصوص شاه‌نظر مذکور است یا نه؟ بینواتوجزوا.

هو العالم، عزوره. بلی مخصوص شاه‌نظر مذکور است. الله اعلم، حررالعبد - نقش مهربنده شاه ولایت.

غیر از این فتوی که در سنه ۳۰۳. ۱ نوشته شده است، فتوای دیگری رانیز نقل می‌کنیم: ایضا بیان فرمایند علماء انام - ابدت ایام افاداتهم بین الکرام - در بیان این مسأله که هرگاه باباذمی فوت شود، از سر دو برادرزاده مسلمان و برادر کافر و پسران کافرین - و الحال هذہ کفار ممنوع از ارث ذمی اند یا نه؟ بینواتوجزوا.

هو العالم، عزوره. بلی با وجود وارث مسلمان، کافر از ارث ممنوع است. الله اعلم. حررالعبد - مجل مهر. ۳ باوجود نارسائی عبارات به نقل دو نمونه از فتاوی مبادرت کردیم. در کتاب «وضه‌الصفا» ضمن توصیف مسافرت شاه‌عباس صفوی به مشهد، و حرکت او به عزم تسخیر هرات و مقابله با دین محمدخان اوزبک، از مقال و بیدادگریهای ازبکان در مشهد، و خطه خراسان و همکاری پیشوایان دین با آن جماعت خونخوار و غارتگر، سخن می‌گوید و از جمله می‌نویسد:

۱. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، پیشین، ص ۶۸.
۲. کمبفر، انکبوت، در دباد شاهنشاه ایران، ترجمه کیکاروس جهاداری، ص ۴۸.
۳. متن فارسی فرامین، پیشین، ص ۱۹۵۹ و ۴۹۶.

گروه ازبکیه در ایام توقف، هرچه بوده تصرف کرده‌اند. ارباب سنادیل به بردن قنادیل فتوی داده‌اند، و ظروف و اووانی و سیم و زری که در آن بقعه شریفه بوده اسراف و بدعت خوانده و از میان برده‌اند. بعضی را به حکام داده و برخی را خود خورده‌اند. علمای کلان ماوراءالنهر، ثروت اهل آن شهر را نیز رخصت نفرموده، مال آنها را به نام ابن السبیل و ایتم گرفته‌اند.

عجبت من شیخ و من زهده  
یکره ان یشرب فی فضسه  
یذکرالنار و احوالها  
و یشرب الفضله ان نالها<sup>۱</sup>

یعنی از زهد ریایی شیخ در شگفتم که مردم را از آتش جهنم می‌ترساند و از نوشیدن آب در ظرف نقره ابراز کراهت می‌کند، ولی اگر سوجبات فراهم شود از بلعیدن نقره ابایی ندارد.

روحانیان در عهد صفویه، مانند عهد مغول و تیمور، سردمی سطحی و بی ایمان بودند، و غالباً تحت تأثیر زمامداران و سیاست روز قرار می‌گرفتند، و حق و عدالت را نادیده می‌انگاشتند.

کادری در سفرنامه خود، در وصف روحانیان آن دوران، چنین **روحانیان عوامفریب** می‌نویسد: دکترهای علوم دینی که روزهای جمعه قرآن را تفسیر می‌کنند، در ایران «سلا» و در ترکیه «خواجه» نامیده می‌شوند. اینان غالباً ریاکار و مزورند، باتأنی راه می‌روند، جدی صحبت می‌کنند. هرکس به دیدارشان برود آنان را در حال نماز یا ذکر و ورد می‌بیند. پارچه بزرگی برای نماز بر روی زمین می‌گسترند و تکه‌ای سنگ یا تربت سفت شده کعبه (مهر) روی آن می‌گذارند، و گاه به گاه آن را می‌بوسند. همه ایرانیان به این کار علاقه دارند؛ همچنانکه علاقه‌مندند آیه‌ای از قرآن را در توی محفظه کوچک نقره‌ای به بازوی خود ببندند.<sup>۲</sup>

**یک‌ملای متظاهر و جاه‌طلب**  
تاورنیه می‌نویسد: ملایی بر فراز کوهی پلی ساخت که برای احدی سودمند نبود. و چون مردم علت ساختن این پل را پرسیدند، گفت: می‌دانم که شاه‌عباس به تبریز خواهد آمد و از سبب ساختن این پل خواهد پرسید. آنوقت من خود را معرفی خواهم کرد. اتفاقاً چنین شد؛ وقتی که شاه‌عباس به تبریز آمد، روحانی موصوف، جزو مستقبلین بود. چون شاه پل را بر فراز قله دید، پرسید که این راه که ساخته و مقصودش چه بوده است؟ ملا گفت: «شهریارا من بانی این پل هستم، و مقصودم فقط این بود که آن اعلیحضرت وقتی که تشریف فرمای تبریز می‌شوند اسم بانی آن را سؤال بفرمایند. از اینجا معلوم می‌شود که آن ملا از فرط جاه‌طلبی و حب قرب سلطان، این سخارج بی‌سورد را متحمل شده بود...»<sup>۳</sup>

## نمونه‌ای از تحدید و تحمیل عقاید و افکار در عهد صفویه

دسایس ملاها و شیخ‌الاسلام علیه زن دایرت شرلی: رابرت شرلی در فوریه ۱۶۰۸ میلادی، با یک زن عیسوی به نام دناترزا ازدواج کرد. این زن و شوهر پس از ازدواج به طرف اروپا حرکت کردند، و در راه به تحریک دشمنان، عده‌ای راهزن به قافله آنان هجوم کردند و رابرت را به درختی بستند. در این میان، شمشیر یکی از راهزنان به زمین افتاد. دناترزا، زن چالاک رابرت شرلی، شمشیر را از زمین برگرفت و با رشادتی مردانه دزدان را تارو مار کرد، و یکی از ایشان را کشت و شوهر خود را از بند نجات داد، و سرانجام قافله به راه افتاد، و از طریق روسیه به اروپا رفتند، و پس از ۶ سال بار دیگر به اصفهان رسیدند. در این مدت، نه تنها شرلی، بلکه همسر زیبای او نیز رنج فراوان دیدند. این مصائب و بدبختیها با مرگ شرلی پایان نیافت بلکه بنا به نوشته استاد فقید اقبال آشتیانی... کمی قبل از مرگ شوهرش، جماعتی از ملاها به این عنوان که دناترزا ابتدا مسلمان بوده و بعد به مذهب مسیح گرویده است اسباب مزاحمت او را فراهم آوردند، و به همین علت، او را از چشم شاه انداختند و شهرت دادند که شاه در صد است که او را زنده بسوزاند.

بعضی، علت مرگ رابرت شرلی را نیز رسیدن این قبیل شهرتها به گوش او دانسته، و گفته‌اند که او از شدت تأثر تب کرد و بر اثر آن تب مرد. با اینکه شاه عباس شخصا به زیان این زن اقدامی نکرد، ولی کسانی که به جان و جواهرات و زیبایی این زن نظر داشتند، از مسافرت او به اروپا جلوگیری می‌کردند و می‌خواستند این زن مسیحی را برای اقرار به اسلام به مسجد فرا خوانند. بالاخره، مجلس سواجه‌های در سنزل پیشکار امام قلی ترتیب دادند... در این مجلس، شیخ الاسلام و مدعیان دیگر، قریب یکساعت، با هزار و یک وسیله از تهدید و تطمیع، خواستند از ترزا اقرار به اسلام بگیرند، لیکن او همچنان تعلق قلبی خود را به دین مسیح آشکار نمود... با این حال، دشمنان دست بر نداشتند، محل اقامت این زن را پیدا کردند... او را کت بسته به خواری تمام، در کوچه‌ها گرداندند و به خانه داروغه بردند و به او تکلیف کردند تا مسلمان شود، و گفتند که اگر نپذیرد او را زنده خواهند سوخت. ترزا به هیچ وجه، تسلیم نشد. از مخالفین یکی پیشنهاد کرد که او را از فراز برجی به زیر افکنند. ترزا از این سخن بر آشفت و گفت: چنین رفتاری به او در برابر خدماتی که شوهرش به پادشاه ایران کرده ناشایست و دور از انصاف و سردانگی است. سرانجام دشمنان خانم شرلی و سلاها که بیش از همه بر سر وسیفه می‌زدند نتیجه نگرفتند. خانم شرلی با تحمل زحمات فراوان، با جنازه شوهر خود، به شهر روم رسید و نعلش شوهر را در کلیسا به خاک سپرد، و خود نیز پس از عمری دراز به سال ۱۶۶۸ جان سپرد، و جسد او را نیز بنا به وصیتش، در همان کلیسا پهلوی شوهر وفادارش جادادند - گویی:

دوست بر دوست رفت و یار بر یار خوشتر از این در جهان، به گو چه بود کار.

## وضع علم وعلما در اواخر صفویه

«از اواخر عهد صفویه، معلومات عمومی در ایران و حوزه‌های  
اجتهادی پس محدود شد. و در دوره نادر و زندیه هم منظمآ آن  
حال وقفه و انحطاط رو به ازدیاد گرفت. علل چندی، که اهم آن ناامنی بود،  
کمک عجیبی به نقص علم کرد. و این وضع گویی در مالک سجاور هم در آن عهد، مانند ایران،  
عمومیت داشته، حتی آنگاه که نادرشاه مجتهدین و مفتیان ایران، قفقاز، ترکستان، افغان، عراق  
و هند را در سال ۱۱۰۶ ه. ق. در عراق جمع کرد و آنان گروه انبوهی شدند و دورهم گرد آمدند،  
انسان از مذاکراتشان بی می برد که تا چه اندازه معلومات و اطلاعاتشان سطحی و بی عمق بوده.  
بعلاوه، اساسی تمام آنها به ما رسیده و در میانشان سرد بارزی در علم نمی بینیم. جلو افتادن  
اخبارین هم بیشتر کمک به وقفه علمی و بیدوقی کرد...»

در آخر قرن دوازدهم، بیش از سه قرن می شد که ایرانیان در مهد تشیع تربیت یافته  
بودند... در چنین موقعی، شیخ احسانی به ایران آمد و زبان به عرفان گشود و پرده از روی  
جملات مشکل برداشت.»<sup>۱</sup>

نادر پس از شکست دادن اشرف افغان، به کاشان آمد و با استقبال  
مردم، به رهبری میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام که سردی دانشمند و  
سخنور بود، رو بر و گردید. «نادر که بایشوایان روحانی شیعه سیانه خوشی  
نداشت، چنان شیفته اخلاق و گفتار و عقاید شیخ الاسلام گردید که کاشان را از تحمیلات جنگی و  
اردو کشی و حتی پرداخت مالیات هم معاف نمود، اهالی از دست اندازی سپاهیان محفوظ ماندند. اما کوری  
یهودیان، به گفته بابایی فرهاد، مورد تجاوز قرار گرفت و مأسورین نادر به خانه‌ها ریخته جزیه  
گزافی مطالبه نمودند. و چون پول رایج هم به نام اشرف افغان سکه خورد، بود و بعد از شکست  
او ارزش خود را از دست داده بود و با آن داد و ستد نمی شد، ناچار یهودیان به عادل پانصد  
تومان از بازرگانان هندی سقیم کاشان وام گرفته برای نادر که در خانه شیخ الاسلام بود بردند،  
و اشلار کردند که ما از جان و دل مسلمان شده ایم. نادر از این بیان خوشحال شده به آنها  
مبارکباد گفت و پانصد تومان جزیه را رد کرد، و نپذیرفت، بلکه به رؤسا و کدخدایشان خلعت  
هم بخشید.

پس از آنکه نادر راه شیراز پیش گرفت، شیخ الاسلام به دعوت او عازم اصفهان شد.  
چون در اردوگاه به خدمت نادر رسید، وضع متزلزل یهودیان کاشان را تشریح کرد و حکم آزاد  
گذاردن آنها را در اختیار مذهب خود، از نادر گرفت، و تسلیم نمایندگانشان که همراه او رفته  
بودند نمود، و بر اثر آن سیزده کنیسه یهود را بعد از هفت ماه که بسته بود دوباره گشودند، و  
مشغول اجرای مراسم مذهبی خویش گردیدند.

بابایی فرهاد از اقدام آزادیخواهانه شیخ الاسلام کاشان، و همچنین ملامحسن فیض  
سپاسگزاری بسیار نموده و دعا و ثنای جامعه یهود را درباره آنها چندین بار تکرار می کند...»<sup>۲</sup>

۱. مرعی مدنی چهاردهی، شیخگیری و بابیگری، (از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع)، ص ۷۹.

۲. تاریخ اجتماعی کاشان، پیشین، ص ۱۴۸ (به اختصار).

## رابطه نادر با مقامات روحانی

چنانکه ضمن تاریخ دوره افشاریه گفتیم، نادر کنگره مشورتی مغان را در آخر زمستان ۱۱۴۹ هجری برای هموار کردن راه سلطنت تشکیل داد. در این کنگره، بعلت استبداد مطلق نادری، کسی یارای بحث و گفتگو نداشت. حتی خوانین که سهمترین و مشهورترین و مؤثرترین افراد شرکت کننده بودند، به قول محققان شوروی، نقش منفی را ایفا کردند. سرانجام، پس از پایان مهلت سه روزه، نمایندگان طبقات، طی نامه‌ای موافقت خود را با پادشاهی او اعلام کردند و از فداکاریهای وی اظهار قدردانی کردند.

نادر در پاسخ آنان گفت: اگر می‌خواهید مسؤولیت پادشاهی را به عهده بگیرم، باید با شرایطی چند موافقت کنید: نخست آن که پادشاهی را در خانواده من سوروشی کنید، دوم آن که هیچیک از افراد خاندان صفوی را تقویت نکنید و موجبات شورش و ناامنی را فراهم نسازید، سوم آن که از سب عمر و عثمان و ابوبکر و تشکیل مجالس سوگواری بمناسبت مرگ امام حسین خودداری کنید؛ و چون در اثر اختلاف شیعه و سنی، خون بسیاری از مردم ریخته شده است باید علمای دین مجلسی تشکیل دهند و به این اختلافات پایان بخشند.

نمایندگان عموماً با شرط اول و دوم موافق بودند، ولی شرط سوم چون با معتقدات باطنی مردم ارتباط داشت، و ممکن بود منتهی به شورش و انقلاب شود، قرار گذاشتند که فتوای ملامت را ملاک عمل قرار دهند، بنابراین او رابه حضور پادشاه جدید آوردند و وی چنین گفت: «پادشاهان حق ندارند بگویند که خدای عالم را چگونه باید پرستید توانین ما از طرف خدا بر پیغمبر نازل شده است و راهنمای ماست، و از آنجا که هر تغییری در مسائل مذهبی عواقب خطرناکی در بر دارد، اسیدوارم اقداسی نکنید که مخالف مصالح مؤمنین باشد و از

## بیانات شجاعانه ملاباشی در حضور نادرشاه

ارزش فتوحات شما بکاهد... این ملای شریف تنها کسی بود که جرأت ابراز عقیده خود را داشت، و تنها مرجع مهمی بود که می‌توانست در برابر روحیه آسرا نه نادرشاه مقاومت کند...»<sup>۱</sup> رئیس روحانیان شیعه، به گناه صراحت لهجه، به حکم نادر هدف تیر قرار گرفت. و دیگر علمای شیعه چون با این «برهان قاطع» روبرو شدند، دم فرو بستند و از بیان عقیده خودداری کردند. «از امیران قزلباش، فقط اغورلوخان قاجار بیگلربیگ قراباغ آشکارا به نفع انتخاب شاه از میان خاندان صفوی، اظهار نظر کرد، و بعدها دوسوم اسلاک خویش را در ازای این هواخواهی، از دست داد.»<sup>۲</sup> به نظر محققان شوروی:

نقشه الحاق و همکاری شیعیان با سنیان، از لحاظ شخص نادر که سردی بی‌اعتنا به مسائل دینی و از تعصبات مذهبی عاری بود، اهمیت سیاسی داشت. نادر می‌دید که تعقیب سنیان در عهد صفویه، موجب و بهانه قیام کردستان و آذربایجان اران و داغستان و افغانستان و غیره، و مداخله ترکیه و خان نشینهای ازبک در

۱. جوس هنوی، زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ص ۱۵۷.

۲. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، هجین، ص ۶۳۵.

امور ایران گشته. نادر میخواست بزرگان سنی افغان و دیگر اقوام را به سوی خود جلب کند. گذشته از این، نادر میخواست بدین وسیله، به نفوذ روحانیان شیعه، که تکیه گاه قوی سلاله مخلوع صفوی بودند، ضربه وارد آورد. روحانیان شیعه، که در این قورولتای حضور داشتند، جرأت نکردند علناً از مذهب خویش دفاع کنند. ولی مخالفت پنهانی متعصبان شیعه و سنی علیه این اقدام، بسیار شدید بود. اتحاد شیعه و سنی که نادر اعلام نموده بود، نوزادی بود که مرده متولد شد و فقط در روی کاغذ باقی ماند، و نه در ازبکستان و نه در ترکیه (عثمانی) مذهب رسمی شیعه جعفری را در شمار مذاهب حقه نشناختند.<sup>۱</sup>

تصادم دیگری که بین نادر و منافع حیاتی روحانیان رخ داد، عواید اوقاف بود. نادر پس از پایان کنگره به قزوین آمد، علما را فراخواند، و از آنها پرسید، عواید اوقاف به چه مصرف می رسد. آنها گفتند، خرج علما و مدارس و مساجد می شود... نادر گفت، مسلماً خدا از مردانی چون شما ناراضی نیست. نزدیک ۱۰ سال بود که مملکت رو به انحطاط می رفت تا آنکه سربازان فاتح ما وضع را به حال اول بازگردانیدند. این سربازان علمایی هستند که ما مدیون آلاییم. بنابراین، عواید اوقاف باید به آنها اختصاص یابد. مردم و علما، خواه و ناخواه، این امر نادری را نیز گردن نهادند.

کریمخان زند، برخلاف نادرشاه و آقامحمدخان که دشمن آسایش و آزادی خلق بودند به سعادت و نیکبختی مردم علاقه فراوان داشت. به روحانیان ستمگر و مرتجع میدان نمی داد. و با منطق ساده خود، آنان را مجاب می کرد. در کتاب «متم التوادیح» از گفتگوهای او با روحانیان آن دوران، سخن به میان آمده است. مؤلف، در وصف یکی از روحانیان اصیل و پاکدامن آن دوران، چنین می نویسد: در عهد کریمخان:

مرحوم آقامحمد بیدآبادی به نفس نفیس خود، به درد کان خباز و بقال و قصاب و علاف و عصار و سبزی فروش می آمد، و آذوقه و مایحتاج خود و عیال خود را به دوش خود گرفته و به دامان خود نهاده و به خانه خود می برد؛ و در این باب، اعانت از کسی قبول نمی کرد، و جابه های وی کرباس و پشمینه کم بها بود و به کسب تکمه چینی اشتغال داشت، و خط شکسته را خوب می نوشت، و چند دستگاه شعر بافی هم داشت، و قدری هم زراعت می نمود.<sup>۲</sup>

رابطه آقامحمدخان  
نسبت به روحانیان

آقامحمدخان با آنکه سردی ممسک، شقی و بیرحم بود، ظاهراً نسبت به طلاب علوم دینی و مشایخ و روحانیانی که از فرمان او سرپیچی نمی کردند نظری مساعد داشت؛ چنانکه بموجب نامه بی درمورد شیخ محمد شیرازی، مقرر داشت: «فرمان والاشد آن که، چون همواره منظور نظر حقانیت اثر و مکنون خاطر خطیر معدلت گستر، مراعات جانب طلبه علوم دینی و سلسله عظام و مشایخ گرام بوده و می باشد، لهذا از ابتداء از معامله هذه السنة لوی ثیل ضریب تحویل (یک کلمه خوانده